

# ادبیات سوسیالیستی

از انتشارات حزب کمونیست کارگری

## حزب و "قدرت دوگانه"

حمید تقوائی

این نوشته بر مبنای بحث افتتاحیه در پلنوم سی و یک حزب تنظیم شده است.

انترناسیونال ۲۷۴، ۱۲ دسامبر ۲۰۰۸

بطور طبیعی بحث اصلی هر پلنومی این است که شرایط سیاسی چگونه است، موقعیت حزب چیست و رو به آینده چکار باید کرد. در کل، مضمون هر پلنومی همین است و من هم همیشه سعی کرده ام که همین نکات را در ابتدای هر پلنوم مطرح کنم. امروز هم اساس بحث افتتاحیه من شرایط سیاسی جامعه و موقعیت حزب است. بنظر من بخصوص امروز و در این پلنوم بررسی موقعیت حزب بسیار پر رنگ تر و مهم تر از گذشته است و اساس بحث ما در مورد وضعیت سیاسی ایران باید حول محور موقعیت حزب باشد.

یک بحث اساسی که روی میز ما است، این است که این حزب باید کار دیگری بکند، و

فعالیت متفاوتی داشته باشد. (فکر می کنم همه به این چنین نتیجه ای رسیده اند، این نکته اینجا و آنجا در بحث ها مطرح شده و در هر حال ضرورت طرح و بررسی این موضوع بروشنی خود را نشان میدهد). به جایی رسیده ایم که شرایط و تحولات سیاسی در ایران مستقیماً به موقعیت و عملکرد حزب مرتبط شده است، یا به سرعت به سمتی میرویم که اینطور باشد و در هر حال برای همه ما روشن است که پتانسیل، ظرفیت و موقعیت سیاسی حزب بگونه ای است که می تواند وزنه تعیین کننده ای در تحولات آتی باشد.

به یاد دارم وقتی برنامه های زنده تلویزیون تازه شروع شده بود، این بحث هم مطرح شد

که بالاخره چه موقعی باید فراخوان عملی به توده مردم بدهیم؛ بالاخره چه هنگامی باید از این تلویزیون اعلام کنیم که فلان روز معین، در یک چهارشنبه ای، مردم بر سر این یا آن مسئله مشخص به خیابان بریزند. خوب، اگر قرار است این حکومت بیفتد، طبعاً با من بمیرم و تو بمیری که نخواهد افتاد و در نهایت مردم باید به خیابان بریزند و با قدرت جمعیت، با قدرت اعتراض، تظاهرات و اعتصابات این حکومت را کنار بزنند. در نتیجه بطور طبیعی این سؤال طرح می شد که چه موقعی این کار را خواهیم کرد. به موازات اینکه برنامه های تلویزیونی جلوتر رفت و ما را هر چه بیشتر مطرح کرد (و بخصوص وقتی انعکاس این را در جامعه دیدیم)، بتدریج این سؤال هم بیشتر

مطرح شد و این انتظار نیز بالاتر رفت تا جایی که ممکن است امروز برای بعضی این سؤال مطرح شود که آیا ما تعلل نمی کنیم؟ آیا زیاده از حد صبر نمی کنیم؟ آیا نباید زودتر از این فراخوان اعتصاب و تظاهرات میدادیم؟ و یا حداقل هم اکنون که این وضعیت بوجود آمده، آیا نباید یک نقشه عمل فوری برای فراخواندن اعتصاب عمومی و تظاهرات و غیره داشته باشیم؟ چطور باید انقلاب را فراخواند؟ چطور باید مردم را سازمان داد و به میدان آورد و در نهایت اینکه چه موقعی به آن دوره اعتصابات، تظاهرات و غیره، خواهیم رسید؟

این، یک نوع نگرش به این قضیه است. اما من اینطور به مسئله نگاه نمی کنم. بله، سؤال

”چه باید کرد“ سؤال بجا و درستی است ولی به نظر من این پاسخ ”فراخوان مبارزه“ کلیشه ای و سنتی است. مشکل مردم این نیست که نمیدانند باید اعتصاب و تظاهرات و انقلاب کرد. روشن است که بقدرت انقلاب باید این حکومت را کنار زد. بالاخره یا با انتخابات، کابینه یک حکومتی تغییر می کند و یا کل یک حکومت با انقلاب کنار گذاشته می شود. قرار بر این نیست که ما کابینه ای عوض کنیم. قرار است یک حکومت و یک سیستم را تغییر دهیم و راه این کار هم، تنها راه متمدنانه و انسانی و عملی و مسالمت آمیز سرنگونی حکومت، انقلاب است. این را بارها گفته ایم و تاکید کرده ایم. اما آیا از اینجا به این نتیجه میرسیم که حرکت و قدم بعدی مان فراخوان دادن مردم

به انقلاب است؟ اعتصاب و تظاهرات حول چه مسائلی؟ به چه اشکالی؟ با چه نیروهائی؟ چه کسی را به چه چیزی باید فراخوان بدهیم؟ بنظر من، قدم بعدی ما با پاسخ به این نوع سئوالها تعیین نمیشود. زمانی هم که بعد از موفقیت‌های برنامه کانال جدید این مسئله فراخوان مطرح شد، من اینطور فکر میکردم که راهش این نیست. شکل دهی به انقلاب در گرو سئوالات و مسائل دیگری است.

اولین نکته ای که باید به آن توجه داشته باشیم، این است که این انقلاب از هر جهت بسیار با انقلابات گذشته — و نه تنها با انقلاب پنجاه و هفت بلکه اساساً با آن تفسیر سنتی از انقلاب — متفاوت است و از جانب دیگر خود

این حزب هم متفاوت است! ما می خواهیم در یک جامعه قرن بیست و یکمی، با کمک اینترنت، تلویزیون و کامپیوتر و با یک حزبی که کمونیسمش با انواع "کمونیسم های" سنتی در دنیا متفاوت است، یک تحول ریشه ای را شکل بدهیم که به آن می گویند انقلاب سوسیالیستی. چه چیزی شبیه گذشته است که این انقلاب و این تحول هم شبیه گذشته باشد؟ می خواهیم بگوییم که هم از نظر وضعیت سیاسی امروز جامعه و در ماندگی حکومت و هم از نظر خصوصیات حزب ما، سیاست هایی که حزب ما داشته و به آن نحوی که سوسیالیسم و انقلاب را مطرح کرده است و غیره، شرایط کاملاً با گذشته متفاوت است. این یک واقعیت است که اگر کسی در شرایط سیاسی کنونی



ایران، بخواهد به نیروهای اپوزیسیون (از چپ و راست و از نزدیکترین نیروهای چپ به خودمان تا نیروهای اپوزیسیون راست) نگاهی بیندازد، یک حزب و فقط یک حزب را خواهد دید که خودش را به انقلاب متعهد دیده است و نه تنها متعهد دیده بلکه آنرا زنده نگاه داشته، مبلغ و مدافعش بوده، همه فعالیت‌هایش در جهت انقلاب و سوسیالیسم بوده و اساساً یک بخش عظیمی از نبردهایش بر سر این بوده است که نمی‌شود بدون انقلاب، جمهوری اسلامی را پایین کشید. بر سر این بوده که بگوید دعوا صرفاً بر سر جمهوری اسلامی نیست، بر سر کل این نظام است، بگوید راه حل سوسیالیسم است و سوسیالیسم هم همین امروز ممکن است و ما می‌توانیم همین امروز سوسیالیسم

را متحقق کنیم. سوسیالیسم در جامعه ایران ریشه دارد و جنبش سوسیالیستی در این جامعه — هم از تاریخ گذشته ایران و هم از تاریخ دنیا — کاملاً متفاوت است. یک حزب و فقط یک حزب هست که با سوسیالیسم و انقلاب شناخته می شود. حزبی که نه تنها می گوید می شود و ممکن است و باید این کار را کرد و فوری هم هست بلکه می گوید که عامل این تحول خود حزب است. اگر فقط همین یک نکته بود و اگر حزب ما فقط همین یک خصوصیت را داشت، کافی بود که هر کسی فوراً متوجه بشود که موقعیت ما اساساً یک چیز دیگر است و نقش ما در تحولاتی که دارد اتفاق می افتد، کاملاً متفاوت است. نه فقط به این دلیل که نیروی سیاسی دیگری

نیست، بخاطر اینکه ما هستیم. بخاطر اینکه اگر این نیرو نبود و این فعالیتها را نمی کرد، افق انقلاب و سرنگونی انقلابی حکومت در برابر جامعه نبود.

در واقع، امروز که نگاه می کنید، می بینید این جنگ، قدم به قدم و از این واقعه به واقعه دیگر ادامه دارد. جمهوری اسلامی مانور نیروهای امنیتی می گذارد، حکم اعدام می دهد و برای جنبش چپ جامعه خط و نشان می کشد و شما کاملاً متوجه می شوید که همه اینها عکس العمل به جنبش های اعتراضی مردم و به حزب انقلابی مردم، یعنی به حزب ما است. دارد با ما — با حزب ما — مقابله میکند و این نه فقط در سایت ها، نشریات یا در آکسیون

های خارج کشور یا داخل کشور بلکه در انظار عمومی جامعه اتفاق می افتد و در مقابل چشم میلیون ها نفر که دارند این مقابله را می بینند. حزبی می تواند در این موقعیتی که ما امروز قرار گرفته ایم، قرار بگیرد که آنزمان که هنوز تلویزیون نداشت و آن هنگام که هنوز جنبش سرنگونی هم به شکل امروزش مطرح نبود و کوبیده بودند و زده بودند، آنزمان هم ایستاده و پایش را در یک کفش کرده بود که تنها راه انقلاب است. آن زمان هم تاکید میکرد این انقلاب چپ است، چپ در جامعه قوی است، انقلاب سوسیالیستی می کنیم و این وضعیت را تغییر می دهیم. بنظر اینطور می آید که اینها، یکسری تئوری ها، تحلیل ها و احکام مارکسیستی است، حال آنکه در جامعه امروز

ایران تمام اینها فاکت و واقعیات سیاسی است که یک جامعه هفتاد میلیونی دارد به آنها می‌رسد و همین رسیدن و این ملاقات خواست، نظر و رأی مردم با نظریات سیاسی حزب است که ما را در جایگاه ویژه‌ای قرار می‌دهد.

ما این جایگاه را آسان بدست نیاورده ایم. این، نتیجه فعالیت گسترده و سی ساله کمونیست‌های رادیکال، ماکسیمالیست و افراطی است که وقتی جمهوری اسلامی هزار هزار اعدام می‌کرد، بلند شدند و گفتند می‌اندازیمت. وقتی دیوار برلین فرو ریخته بود و "کمونیست"‌های سنتی اسم و رسمشان را عوض میکردند، جلو آمد و حزب کمونیست کارگری را تشکیل داد و وقتی برو بروی دوم خرداد بود، در مقابلش

ایستاد و رسوایش کرد. و وقتی هم که نزدیکترین رفقای خودمان گفتند سوسیالیسم نمی شود، زود است و غیره، ایستاد و جنگید و کوتاه نیامد. خونریزی داد، انشعاب داد، فراکسیون داد اما از سوسیالیسم و انقلاب دست نشست. و امروز، این حزب آنجاست که میتواند ببیند این ایده ها دیگر فقط ایده های مارکسیست ها، حزب کمونیست کارگری یا فقط یکسری ایده های رادیکال نظری نیست بلکه واقعیات عینی جامعه ای است که دارد این بحث ها و نظرات را می طلبد و، همانطور که گفتم، همین نکته است که حزب ما را در جایگاه دیگری قرار می دهد.

اگر هر حزبی (چه حزب ما و چه هر نیروی

دیگری) قدم بعدی اش را نبیند و متوجه نباشد که چطور باید فراتر رفت، همان چیزی را هم که تا آنجا داشته است، از دست می دهد و بنظر من اکنون ما بیش از هر زمان دیگر باید بدانیم چطور باید از موقعیت امروز فراتر بوییم. بنابراین، اگر سؤال محوری ما این است، آنوقت بحث من این خواهد بود که بگوییم (اجازه بدهید فعلاً این نکته را که انقلاب چگونه اتفاق می افتد و بر سر چه مسائلی اعتصابات و تظاهرات شکل می گیرد کنار بگذاریم. از راه دیگری به اینها خواهیم رسید) پاسخ ما از آن بحث های عمومی تبلیغ، ترویج، سازماندهی، سازماندهی جنبش های روز، سازماندهی انقلاب و قیام، نشریات، عضوگیری، حوزه و غیره، در نمی آید. اساساً یک رویکرد و راه و خط دیگری وجود

دارد که منصور حکمت در کنگره سوم مطرح کرد و حزب هم تا امروز در اینجهت پیش آمده است. مقصودم بحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" است. من فکر می کنم اگر بخواهیم مسئله قدرت سیاسی را روی میزمان بگذاریم (که مسئله ما هم همین است) و به این سؤال پاسخ دهیم که حزب چطور حزب می تواند قدرت سیاسی را بگیرد آنوقت متوجه میشویم صرفا با پاسخگوئی به اینکه چگونه باید تشکیلاتمان رشد کند، چند تا کادر می خواهیم، چند تا حوزه می خواهیم و تبلیغاتمان را چگونه به پیش ببریم و غیره (که همه اینها هم لازم است)، به جواب نمی رسیم. اگر تنها به اینها اکتفا کنیم، به جایی نمی رسیم. یک دید دیگری، یک کیفیت دیگری، یک موقعیت



و سیاست دیگری را باید در دستور گذاشت و بنظر من، آن کیفیت، موقعیت و سیاست متفاوت، از بحث "حزب و جامعه" درمی آید. از اینکه حزب باید "اجتماعاً" انتخاب شود، از اینکه مردم باید در ناصیه حزب حکومت کردن را ببینند، از اینکه حزب باید بعنوان قدرت در جامعه ظاهر شود.

اگر قرار باشد از میان فرمول های قدیمی شعار یا تزی به درد ما بخورد، بنظر من آن تزی "قدرت دوگانه" است. در واقع، ما داریم به جانب قدرت دوگانه می رویم و همین جهت و مسیر را باید در برابر حزب قرار بدهیم. اجازه بدهید این نکته را که اساس این بحث است را بیشتر باز کنم.

اگر بگویید تاکتیک حزب بری سرنگونی حکومت چیست، پاسخ من "قدرت دوگانه" است. وقتی از قدرت دوگانه سخن می‌گوییم، در واقع فقط دارم از این اصطلاح آشنا استفاده می‌کنم و مقصودم — لزوماً — همان معنایی نیست که قبلاً بکار برده می‌شده است. در تاریخ جنبش کمونیستی قدرت دوگانه به قدرت شوراهای در برابر حکومت کادتها در انقلاب اکتبر اطلاق می‌شود و یا معمولاً به این معنا استفاده می‌شود که مثلاً حزبی منطقه آزاد در اختیار دارد و یا یک جنبشی دست به جنگ مسلحانه می‌زند و یک استانی، شهری، دهی یا یک جایی را در دست می‌گیرد و اعمال قدرت می‌کند. منظور من از "قدرت دوگانه" اینها نیست. بحث من

در اینمورد (همانطور که گفتم) بر نظریه "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" استوار است و می خواهیم در فرصت باقیمانده بر سر همین موضوع صحبت کنیم.

وقتی ما از موقعیت حزب سخن می گوئیم، می توانیم یک مثلث را در نظر بگیریم. رژیم (حکومت و آنچه که ما می خواهیم قدرت را از آن بگیریم)، در یک راس این مثلث است و حزب و مردم در دو راس دیگرش. هر چند این ممکن است تصویر مکانیکی و ساده ای از شرایط بدست بدهد اما این قیاس کمک می کند که ببینیم اساساً بحث بر سر چه چیزی است. بحث بر سر رابطه ما و حکومت نیست. دوم خردادیها، سلطنت طلبان یا حتی همین

چپ بیرون از ما (و همین دوستان عزیز ما که تا دیروز می گفتند خبری نیست و انقلاب نمی شود و غیره)، اینها باید ببینند که با رژیم چکار باید بکنند. اینها هستند که باید ببینند تاکتیک شان با رژیم چه باید باشد و غیره. ما بروشنی گفته ایم که این حزب می خواهد به قدرت مردم، انقلاب را در آن جامعه سازمان دهد و این حکومت را بیاندازد. این، رابطه ما و حکومت است. هیچ چیز این حکومت را هم قبول نداریم. نه "رفرم" اش را، نه هیچ جناحش را و نه هیچ نوع استحاله ای را. حرفمان این است که این حکومت، از سر تا ته، باید برود. می خواهیم کل این حکومت را با کل نظام سرمایه داری بر بیاندازیم و در این مورد هیچ تبصره و شرط و شروطی هم نداریم. این یک

فرق اساسی ما با دیگر نیروهای اپوزیسیون است. همانطور که گفتم احزاب و نیروهای اپوزیسیون در تعریف و تنظیم رابطه شان با رژیم ناگزیرند مدام تاکتیک عوض کنند و پشتک وارو بزنند، یارگیری کنند و غیره. کسی که انقلاب را از سیستم فکری اش بیرون بگذارد و بگوید خشونت است و غیر مدنی است و یا کلیشه است، سنتی است یا این انقلاب سواری است یا هر چیز دیگری، آنوقت، "اپورتونیسیم" اش از پنجره داخل می شود (اپورتونیسیم در معنای سیاسی و نه اخلاقی اش). اگر کسی انقلاب را از سیستم فکری اش بیرون بگذارد، ناگزیر است به پشتک وارو زدن تاکتیکی در مقابل حکومت بپردازد. بخصوص اگر انقلاب را کنار بگذارد و بخواهد بحث "حزب و قدرت

سیاسی “منصور حکمت را هم قبول داشته باشد. می خواهد به قدرت برسد و انقلاب هم نکند، خوب باید هزار معلق بزند! باید تاکتیکی اینطرف و آنطرف بزند، استراتژیک اینطرف و آنطرف بزند، مدام تلوتلو بخورد و به چپ و راست بیفتد. کسی هم که سوسیالیسم را کنار بگذارد، به همین روز می افتد. کمونیستی که به خودش می گوید من کمونیست ام و می خواهم در سیاست دخالت کنم، کاره ای بشوم و قدرت سیاسی را بگیرم و با اینحال نمی خواهم سوسیالیسم را بیاورم، بالاخره باید بگوید که چکار می خواهد بکند و خوب، ناگزیر است بگوید می خواهم سرمایه داری خرد را رشد بدهم، با بورژوازی سازش کنم، و خلاصه به دامن همان سیاست‌هایی بغلطد که که ”اتحاد

مبارزان “سی سال قبل جوابشان را داد.

می خواهیم بگوییم که همین دو کلمه بظاهر ساده (انقلاب و سوسیالیسم) تکلیف ما را روشن کرده است. این، هویت حزب ما است. معنای حزب ما است و از هر کس دیگری هم در بیرون این حزب (از چپ و راست) بپرسید، می گوید حزب انقلاب سوسیالیستی اینها هستند. حالا ممکن است بگوید کلیشه اند، افراطی اند و یا هر چیز دیگری اما می گوید اینها حزب انقلاب سوسیالیستی هستند و همین نکته رابطه ما را با حکومت روشن می کند و نه تنها با حکومت بلکه با کل دنیا هم (با همین دید است که به تبیین بحران کنونی سرمایه داری می رویم که قطعنامه اش را هم در این پلنوم داریم). یک

افق، یک چشم انداز و یک جهت گیری داریم که این حزب را مثل "بتن آرمه" روی پایه هایش قرار داده است و این را مردم هم دیده اند. ما هم می دانیم و برای جنبش هم این قضیه روشن است. ما در اینمورد مسئله ای نداریم و رابطه ما و حکومت، ما و بورژوازی آن مملکت، از همان انقلاب پنجاه و هفت روشن بود و امروز هم روشن و شفاف مقابل مان است.

این، یک ضلع مثلث سیاسی است. ضلع دیگر رابطه حکومت و مردم است که آن هم تکلیفش روشن است. و یا اگر بخواهم بهتر بگویم، در واقع، این حزب کاری کرده است که آن رابطه هم روشن و شفاف باشد. امروز مردم از این حکومت متنفرند و آنرا نمیخواهند اما این



رابطه می توانست دوم خردادی باشد، می توانست "پرو غربی" باشد، پروژه رژیم چنجی باشد و غیره. بله، مردم می خواهند از شر این حکومت خلاص شوند اما هیچ کس دیگری غیر از ما نگفته است که راه این کار انقلاب و سوسیالیسم است. اینطور نبوده است که از ابتدا و بطور خود بخود مردم میدانسته اند که بوش فایده ای ندارد، رضا پهلوی فایده ای ندارد، رژیم چنج و دو خرداد و بحران آفرینی در مرزها هم فایده ای ندارد و باید به نیروی خودشان رها شوند.

سیاست و عملکرد حزب ما در قبال دو خرداد، بر سر رفراندوم، تغییر قانون اساسی، نافرمانی مدنی و غیره - که هر کدام اینها هم در زمان

خود برو برویی داشتند - جامعه را به شعار  
"حکومت اسلامی نمیخواهیم" رسانده است.  
همه اینها مطرح شدند و این حزب در مقابلشان  
ایستاد و تک تک جاروشان کرد.

این فقط تاثیر تبلیغات ما نبود، تجربه خود مردم  
هم حقانیت ما را به همه نشان داد. جامعه یک  
تجربه اجتماعی را از سر گذراند که از هر نوع  
نسخه نویسی استحاله، رژیم چنج، تغییر از  
بالا و غیره رد شد و هم اکنون می بینید که هر  
کسی که به تلویزیون ما زنگ می زند و صحبت  
می کند، می گوید کل این حکومت باید برود و  
هیچکدام شان به درد نمی خورند. یک ذره و  
یک ارزن توهم نسبت به بالایی ها باقی نمانده  
و به هیچ اپوزیسیون راست هم باقی نمانده

است.

بنابراین، وقتی از رابطه مردم و رژیم صحبت می‌کنیم، این رابطه هم روشن است و یا همانقدر که رابطه ما و حکومت معلوم است و برایش جنگیده و جلو آمده ایم، به آن رابطه هم خط و شکل داده، و هر نوع توهّم و سازشکاری با حکومت را از جامعه جارو کرده ایم.

بنابراین تنها نکته ای که باقی می‌ماند و باید راجع به آن صحبت کرد، قاعده این مثلث است یعنی رابطه ما و مردم. اگر سؤال "چه باید کرد" است، اگر سؤال این است که انقلاب چگونه شکل می‌گیرد، اگر سؤال این است که تحولات سیاسی ایران به کدام سمت می‌

رود، آنوقت جواب را باید در رابطه حزب با مردم جست.

اجازه بدهید ابتدا این را روشن کنم که پرسش فقط این نیست که ما به حکومت می‌رسیم یا نه. سؤال اساسی‌تر این است که ما تا چه اندازه در عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی حاضریم. این امکان وجود دارد که در فردای انقلاب چپی که در ایران در حال شکل‌گیری است، صد اتفاق دیگر بیفتد. کودتا بشود، حمله‌ای بکنند و غیره و این حکومت برود. ما هم به قدرت نرسیده باشیم. نمی‌توانیم بگوییم که خوب، حالا شکست خوردیم و همه چیز تمام شد. ممکن است به قدرت نرسیم اما قدرتی باشیم که نتوانند جمع‌مان کنند

و حتی نادیده مان بگیرند. برویم دفتر حزب را در میدان انقلاب تهران بزنیم و کسی هم نتواند حتی به آن دست بزند. بحث بر سر این است که حزب بلحاظ سیاسی، اجتماعی به کجا باید برسد که در درجه اول خودش بتواند حکومت را بیاندازد و قدرت را بگیرد و اگر اینطور نشد هم، هیچ نیروی ارتجاعی نتواند از بالای سر حزب با دست باز و خیال راحت بر جامعه حکومت کند. ما اجازه نمیدهیم. اگر اشتباه نکنم، در کنگره پنجم بود که قطعنامه ای تصویب کردیم بر همین مبنا که اجازه نخواهیم داد بورژوازی در آن مملکت براحتهی حکومت کند. اگر این حکومت هم برود و هر حکومت دیگری هم بیاید، اجازه نمی دهیم. بحران حکومتی بورژوازی را مادام العمر می

کنیم تا زمانی که خودمان به قدرت برسیم.  
مهم نیست چه کسی می آید. آمریکا کودتا می  
کند، رضا پهلوی می آید، رژیم چنج می شود،  
نیروهای قومی از مرزها می ریزند و خوزستان  
و کردستان را می گیرند یا هر چیز دیگری.  
نمی گذاریم آب راحت از گلویتان پایین برود  
تا خودمان به قدرت برسیم و برای این کار ما  
بحران حکومتی شما را مادام العمر می کنیم.  
خیال بورژوازی ایران از این بابت راحت! این  
کار را تا کنون هم کرده ایم. اگر این حزب نبود،  
هم اکنون بورژوازی خیلی راحت تر حکومت  
می کرد. بسیار استراتژیک تر برنامه هاشان را  
می ریختند و حتی شاید یک فکری هم برای  
بدبختی و ورشکستگی اقتصادی شان می  
کردند. بنظر من، اگر این حزب نبود، اینها شاید

مانور "ناجا" را هم لازم نداشتند. چرا مانور انتظامی بگذارند؟ کدام حکومتی خودش به مردم می گوید من دارم علیه انقلاب آتی شما مانور می دهم؟ خوب، مسئله بروشنی این است که انقلاب بیخ گوششان است و حزبی هم هست که مدام دارد چشم انداز انقلاب را در برابر جامعه قرار میدهد.

در هر حال، حرفم این است که اگر بخواهیم کمی عمیق تر و طبقاتی تر به موضوع بنگریم، باید بگوییم که این حزبی است که می گوید اولاً می خواهیم بورژوازی را بیاندازم و قدرت سیاسی را بگیرم و ثانیاً اگر هم از بالای سر من اتفاقی بیفتد، کاری می کنم که این بحران حکومتی یقه حکومت‌های بورژوائی را بگیرد تا

بالاخره جامعه آزاد شود. این، استراتژی دراز مدت ما است و بحث بر سر رابطه چنین حزبی با مردم است.

بنابراین این رابطه حزب با مردم است که اساس قضیه است و در یکی از پلنوم‌ها هم اساساً بحث منصور حکمت هم همین بود که نگران اعتصاب و تظاهرات مردم نباشید. نگران رابطه حزب و مردم باشید. اگر این رابطه تقویت شود و وسعت بگیرد مطمئن باشید مردم آنقدر ناراضی و متنفر از حکومت هستند که دست به اعتراض و اعتصاب بزنند و علیه حکومت به خیابان بریزند. مهم این است که موقعیت ما در جامعه چیست و اساس بحث "حزب و جامعه" همین است. به همین دلیل



(همانطور که در ابتدا هم گفتم) پاسخ من به کسی که سؤال می کند چطور باید فراخوان داد و موضوع چیست، مردم بر سر چه چیزی باید به خیابان بریزند، کدام روز و چه هنگامی حزب باید فراخوان بدهد و غیره، بروشنی این است که گره کار این نیست. مردم اینها را می دانند. مردم می دانند که برای اینکه این حکومت بیافتد باید بخیابان بریزند. اگر چنین نمیکنند به این خاطر است که نیروی رهبری کننده ندارند، به این دلیل است که حزب خودشان را نمیشناسند، نمیدانند به چه نیرویی باید اعتماد کنند و با رهبری اش به خیابان بریزند و به همین دلیل رابطه حزب و مردم در شکل دادن به انقلاب در جامعه نقش کلیدی بازی میکند. مردم می دانند که

باید به خیابان بریزند اما نمی دانند همسایه  
شان هم می آید یا نه. اگر در کارخانه شان  
اعتصاب کنند، کارخانه های دیگر هم به آنها  
می پیوندند یا نه. برای اینکه تکلیف این مسائل  
روشن شود، باید حزبی وجود داشته باشد که  
مردم بتوانند به آن اتکا کنند. قبل از اینکه و  
برای اینکه مردم به خیابان بریزند باید در برابر  
حکومت متحد وهم جهت و همراه شده باشند  
و تنها حزب ما میتواند این اتحاد و همراهی  
وهمجهتی را تامین کند و قدرت مردم را به  
خودشان نشان بدهد.

اینها حرف های جدیدی نیست و بحث، همان  
بحث "انتخاب اجتماعی حزب" است. باید این  
حزب بعنوان یک نیروی سیاسی، اجتماعاً

انتخاب شده باشد. بعنوان یک نیروی مدعی قدرت و نه فقط بعنوان نیرویی که بخوبی اعتصابات را رهبری می کند. رفقا، این بسیار مهم است. اعتماد تاکتیکی به حزب کافی نیست و امروز — اساساً — دیگر جواب نیست. خوب، این حقانیت شعارها و تاکتیکها بسیار خوب است و حزب ما آنرا بدست آورده است اما دقیقاً چون بدست آورده است، دیگر نباید در همینجا بایستد. نمی تواند بایستد. حزب خوب افشاء می کند، خوب رژیم را می زند، سازشکاری اپوزیسیون را برملا می کند، در اعتصابات و مبارزات جاری دخیل است و غیره (که همه این کارها را کرده ایم و باید بکنیم) اما این دیگر کافی نیست. در هفت تپه و کیان تاپیر و شرکت واحد خوب ظاهر شده ایم، همه

هم می دانند و با اینحال، این جواب جامعه ای که باید برود انقلاب کند، نیست. جامعه ای که می خواهد انقلاب کند، باید بگوید می خواهیم این حزب را روی کار بیاورم. این حزب باید روی کار بیاید و من می دانم که اگر اعتصاب کنم، حزب قدرت می گیرد، پس اعتصاب می کنم تا حزب من بقدرت برسد. عکس این هم صادق است. مردمی که به این نتیجه نرسیده باشند این حزب می تواند و خوبست که قدرت را بگیرد صد اعتصاب موفق هم از ما ببیند، صد برنامه زنده موفق هم ببیند، صد بار تبلیغ و ترویج و حرفمان را هم قبول داشته باشند، باز دست به عملی که بقدرت گرفتن حزب منجر شود نخواهند زد. انقلاب شورش کور نیست، یک عمل هدفدار و جهت دار توده ای

است و اگر این هدف و جهت در قامت یک نیروی سیاسی در صحنه حضور نداشته باشد انقلابی شکل نخواهد گرفت. بحث بر سر اتکا و اعتماد سیاسی به حزب است بعنوان بدیل حکومت و بعنوان نیرویی که حکومت را به چالش می کشد. برای اینکه این جامعه بیاید و اجتماعاً حزب را انتخاب بکند، باید حزبی باشی که به قطب مقابل حکومت تبدیل شوی. چلنج سیاسی اش بکنی و در مقابلش از موضع قدرت بایستی. سیاستهایش را خنثی کنی. باید مانورهایش را نقش بر آب کرد، جلوی اعدام و سنگسار را گرفت، مجبورش کرد لوایح و قوانین ضد انسانی اش را پس بگیرد و غیره. باید در اپوزیسیون در چنین موقعیتی ظاهر شوید.

ببینید؛ نکته اصلی اینست که تقویت رابطه حزب و مردم، فقط با تبلیغ، ترویج و سازماندهی روتین نمی آید به دست. فعالیت‌های روتین در هر شرایطی لازم است و نقش و اهمیت خودش را دارد اما کافی نیست. حزبی که می خواهد برود و قدرت سیاسی را بگیرد، نمی تواند به کار روتین بسنده کند. حزب محبوب کافی نیست. حزب رادیکال هم کافی نیست. حزبی که حرف دل مردم را می زند، کافی نیست. حزبی می تواند رهبر و سازمانده انقلاب باشد که مردم بخواهند بیاید و قدرت سیاسی را بگیرد. برای اینکه به اینجا برسیم، باید جامعه حزب را انتخاب کرده باشد و برای اینکه جامعه این انتخاب را بکند، باید دو قطب، دو قدرت را

در مقال هم ببینند: جمهوری اسلامی و حزب کمونیست کارگری. اینها بطور واقعی دو قطب متضاد و مقابل هم هستند. تمام مشروعیت آن حکومت را این حزب زیر سؤال می برد. بر سر هر تاکتیکش، بر سر هر حرف امام جمعه اش، بر سر هر موضع گیری اش نسبت به آمریکا یا اسرائیل، بر سر هر فتوایی که درباره قتل و اعدام می دهد، بر سر هر سنگساری که می کند، بر سر هر مانور ناجا و غیره ای که می گذارد، این حزب باید بیاید، آبرویش را ببرد و بگوید نمی توانی و نمی گذاریم. ما و مردم نمیگذاریم. حزب باید با پرچم "ما و مردم" در مقابل حکومت بایستد و بگوید ما و مردم اجازه نمی دهیم و این، همان چیزی است که من از آن با عنوان "قدرت دوگانه" نام می برم. حزب

باید بعنوان یک قطب چالشگر حکومت، آنرا بمصاف بطلبد، در مقابلش بایستد، خودش را در آن موقعیت ببیند و اتفاقاً باید بعنوان دولت حرف بزند. چنان حرف زند که گوئی بر سر کار است. و فقط هم حرف نیست. چنین حزبی باید تلویزیون بیست و چهار ساعته بگرداند، چهره های سرشناس داشته باشد، کمپین های موفق داشته باشد صدها پناهنده را از آن جهنم نجات داه باشد، جلو سنگسار و اعدام را گرفته باشد، در دل اروپا اسلام سیاسی و "قوانین شریعه" و اسلام پناهی دولتها را به عقب رانده باشد، خارج کشور را روی سر گذاشته باشد و چیزی مثل کنفرانس برلین و کنفرانس لندن اش سر و صدا به پا کرده باشد و غیره و غیره. تنها حزبی که مجموعه وسیعی از این فعالیتها



را در کارنامه خودش داشته باشد میتواند از طرف جامعه انتخاب شود.

ما در پلنوم گذشته بحثی در مورد حزب داشتیم بر این مبنا که باید حزب را در محور فعالیتیمان بگذاریم مثل هر آرمان و هدف دیگرمان (یک قطعنامه هم امروز در همین پلنوم هست که بر سر آن هم مفصل تر صحبت خواهیم کرد). بحث قدرت دو گانه روی دیگر همین بحث حزیت است. انگلس میگوید که سوسیالیسم از وقتی به علم تبدیل شد، باید با آن مثل علم برخورد کرد. به همین قیاس باید گفت از وقتی سوسیالیسم حزیت یافت و از وقتی مبارزه برای انقلاب و سوسیالیسم حزبی شد و به حزب تبدیل شد، دیگر باید با

آن مثل حزب رفتار کرد. حزب تجسم سیاسی  
تشکیلاتی عملی محو سرمایه داری و تحقق  
سوسیالیسم است. اگر سؤال کسی اینست که  
چطور این حکومت می افتد و نظم ضد انسانی  
موجود زیر و رو می شود، چطور بورژوازی می  
رود و چطور سوسیالیسم می آید، باید متوجه  
باشد که برای این کار، یک واقعیت داده شده  
ای هست بنام حزب و دیگر عقبگرد است که  
کسی به خارج از حزب و بیرون از حزب فکر  
کند. این حزب، محور کار است. من از حزب  
بعنوان یک تجسم، و تبلور آرمان سوسیالیسم  
و حتی می گویم حزب بعنوان تبلور سیاسی  
آزادیخواهی از انقلاب مشروطه تا امروز سخن  
میگویم. نداشته ایم. اینطور نبوده است که در  
دوره های قبل هم کمونیسمی با همین حرف

ها و سیاستها داشته ایم. این حزب تجسم کمونیسم انسانی مارکس است که از زیر آوار بیرون کشیده شده است.

اگر کسی تاریخ آزادیخواهی و عدالت طلبی صد سال اخیر را بررسی کند، متوجه میشود که این حزب، حزب نسل ها است. من وقتی برنامه زنده تلویزیون "علیه اعدام" را نگاه می کردم، به این موضوع فکر می کردم که از انقلاب مشروطه، جامعه بلند شده و گفته دادگستری می خواهم. گفته حقوق قضایی و عدالتخانه می خواهم مثل فرانسه و مثل دیگر جوامع پیشرفته دنیا و مدام زده اند و کوبیده اند و سرکوبش کرده اند. تا امروز که کسی می آید روی خط تلفن تلویزیون و می

گوید که "صاحب دیه" و "ولی دم" رضایت نمی دهند! با خود فکر کردم که جامعه را به چه قهقرائی کشیده اند! صاحب دیه چیست؟ اولیای دم کدام است؟ اگر این بحث ها را پیش هر دانشجوی سال اول حقوق قضا در هر کشوری ببرید، به ریشتان می خندد. با تپا از دانشکده حقوق بیرونتان می کنند. جامعه را به اینجا رسانده اند و از آنطرف هم، بجای بحث مجازات و جرم شناسی، باید بروی بگویی که شلاق نزنید، سنگسار نکنید، دست قطع نکنید، پا قطع نکنید، چشم در نیاورید و از بالای کوه پایین نیاندازید! می خواهیم بگویم که این حزب، همان حزب "عدالتخانه می خواهیم" انقلاب مشروطه است و حزب نسل هائی است که یکی بعد از دیگری بلند شده اند

و سرکوب شده اند. یک آرمانی، یک هدفی،  
یک انسانیتی و یک پیروزی عقب افتاده ای در  
یک جایی در عمق تاریخ هست که ما رفته ایم  
و گرد و خاکش را تکانده ایم و بلند کرده ایم  
و گذاشته ایم در مرکز سیاست ایران. بقول  
منصور حکمت پرچمش را کوبیده ایم وسط  
جامعه و حالا باید محصول را درو کنیم و این  
خواست و آرمان چندین نسل است که بلند  
شده اند و ب خاک افتاده اند. حزب نماینده و  
تبلور این آرمان فروکوفته شده است. برای  
اینکه این آرمان انسانی این بار به پیروزی  
برسد، شما باید امروز بروید در جامعه و بعنوان  
نماینده آزادیخواهی، انساندوستی و عدالت  
طلبی از "طالب اف" تا امروز، مقابل حکومت  
بایستید و بگوید نمی گذارم. نمی توانی، اجازه

نمی‌دهم و آن اندازه هم شخصیت محبوب داشته باشید، آن اندازه کمپین موفق داشته باشید، آن دسترسی به جامعه را داشته باشید تا جامعه بسرعت ببیند و انتخابتان کند.

بحث قدرت دوگانه بر سر اینست که حزب بعنوان یک قطب و آلترناتیو حکومتی در برابر حکومت عرض اندام کند. من در برنامه "علیه اعدام فاطمه حقیقت پژوه" به روی خط رفتم تا این نکته را توضیح بدهم که این حکومت صلاحیت حقوقی و قضایی ندارد. اینطور نیست که فقط اعدامش را قبول نداریم. حکم پنج ماه زندانش را هم قبول نداریم. کل سیستم قضائی اش را قبول نداریم. مگر چیزی بنام "جرم شناسی" در آن مملکت وجود دارد؟ مگر وکیل

مدافعی هست؟ مگر حتی حقوق و قوانین جزا به معنای سیصد سال پیش در اروپا یا بمعنائی که صد سال پیش انقلابیون عصر مشروطه خواهان آن بودند در ایران وجود دارد؟ حقوق و قانونی، حتی با پائین ترین استانداردهای امروز دنیا، در کار نیست. عدالتی در کار نیست. جرم شناسی معنا ندارد. دادستان و وکیل مدافع اصلاً معلوم نیست یعنی چه. این حکومت صلاحیت قضایی ندارد همانطوریکه صلاحیت سیاسی ندارد. این حکومت، مشروع نیست. این حکومت، ذیصلاح نیست و باید برود.

حزب باید بر سر هر موضوعی کل حکومت و نظام موجود را به محاکمه بکشد، رو به جامعه، زنده و روشن حرف بزند و آنقدر هم

باید شخصیت وارد، مسلط و متکی به نفس داشته باشد که بتواند این سیاست را بطور همه جانبه و پیگیری به پیش ببرد. رفقا، اینجا یک مسئله ای وجود دارد و آن، "جونوریسم" ی است که در ما است. خودمان را دست کم میگیریم. این موقعیت را نمی بینیم. نمی رویم بعنوان مدعی العموم مردم صحبت کنیم. در دادگستری مدعی العموم قضائی داریم و ما اینجا مدعی العموم مردم هستیم در سیاست. مدعی هستیم. طلبکار هستیم و باید با قدرت بگوییم در مقابل حکومت می ایستیم به این دلیل که این رژیم در هیچ موردی صلاحیت ندارد. باید از هر حکم سنگساری استفاده کنیم تا بگوییم همه این بساط را بر سر ت خراب می کنیم. تفاوت اساسی وجود دارد بین اینکه شما



یک فعال و رهبر عملی خوب در فلان اعتصاب، در فلان حرکت علیه اعدام، در فلان جشن اول ماه مه یا مراسم هشت مارس باشید با حزبی که تمام این کارها را کرده و به حزبی تبدیل شده که مردم آنرا بعنوان قطب مقابل حکومت می بینند، به رسمیتش می شناسند (و بقول منصور حکمت) حکومت کردن را در ناصیه اش می بینند. حزبی که مدعی و نماینده سیاسی مردم در برابر حکومت است. ما ارتباطاتی را که در ذهن مردم برقرار نمی شود، برقرار می کنیم. ما نقطه ها را بهم وصل می کنیم و کل تصویر را می کشیم. مردم ناراضی و خشمگین اند، از گرانی و بیکاری و بی تامینی، از بی حقوقی، از اینکه چرا فلانی اعدام شد، چرا دستگیر و شکنجه شد، چرا کارگر شلاق خورد،

چرا زنان نصف مرد بحساب می آیند، چرا می خواهند دوره تحصیلی دختران را کوتاه تر کنند و غیره. اینها همه بهم مربوط اند و حزب باید این ارتباط را در ذهن مردم برقرار کند. اگر شما این نقطه ها را در ذهن مردم خوب به هم وصل کنید، چیزی که مردم در برابر خودشان و در صحنه سیاسی جامعه ایران می بینند، این خواهد بود که یک جمهوری اسلامی هست و یک حزب کمونیست کارگری و این حزب هیچ چیز این حکومت را قبول ندارد و قدم به قدم هم دارد اینرا نشان می دهد که چرا. وقتی می گوید که این حکومت نباید اعدام کند، اینرا در سطح حقوق مجرمین نگاه نمی دارد و یک بحثش این است که اساساً حقوق مجرمین در ایران رعایت نمی شود. بروید بخش حقوق

مجرمین را در برنامه "یک دنیای بهتر" بخوانید که یادم است آنزمان منصور حکمت میگفت این بخش را مفصل تر از دیگر مطالبات برنامه ها نوشتم به این دلیل که حقوقی قضائی یک مسئله اساسی در جامعه ایران است. حکومتها همواره خواسته اند از نظر سیاسی بکوبند و سرکوب کنند، مدام اعدام کرده اند، کشته اند و به هیچ وجه هیچگونه امنیت قضایی در آن مملکت وجود ندارد. باید در این عرصه هم کل حکومت را به محاکمه کشید.

خلاصه کنم: رد صلاحیت حکومت در هر زمینه ای و ظاهر شدن بعنوان بدیل سیاسی حکومت در هر زمینه ای. این حلقه اصلی کار ما است. باید ببینیم چه موضوعاتی را

باید بگیریم و تبدیل کنیم به یک مسئله مهم سیاسی در رابطه با زیر سؤال بردن کل این حکومت و مطرح کردن ما بعنوان حزبی که باید بیاید و حکومت را بگیرد. بحث بر سر تاکتیک جنبش‌های روزمره نیست. بحث "ماکرو" است، وسیع‌تر و جامع‌تر است. بحث این است که در سطح جامعه حزب باید بعنوان آلترناتیو سیاسی حکومت انتخاب شود. باید مردم بگویند جمهوری اسلامی می‌رود و حزب می‌آید. طوری باید باشد که مثل روایت کتاب "ده روزی که دنیا را تکان داد" از انقلاب اکتبر، مردم بگویند من نمی‌دانم این حزب چه ایدئولوژی‌ای دارد، برنامه‌اش را هم خوب نخوانده‌ام اما اینها راست می‌گویند. نمی‌دانم لنین خوردنی است یا پوشیدنی (بقول منصور حکمت) اما

اینها حرف دل مرا میزنند و میخواهم اینها  
بقدرت برسند. و برای اینکه جامعه به این  
نتیجه برسد، باید شما را بعنوان مدعی العموم  
سیاسی جامعه در مقابل حکومت و بعنوان  
نماینده "نه" خود به کل وضع موجود ببینند  
و انتخاب کند. بحث فقط بر سر این موضوع  
و یا آن موضوع، این اعتصاب، آن اعتصاب و  
این تظاهرات و آن تظاهرات نیست. اینها همه،  
مقاطع و نکات لازمی هستند برای اینکه کل  
این تصویر را بدست دهند، تصویر حزبی که  
مردم را در برابر حکومت نمایندگی میکند.

شما اگر این تصویر را از خودتان نداشته باشید،  
صد تا پیروزی مقطعی، تاکتیکی و آکسیونی هم  
داشته باشید، این تصویر به جامعه منتقل نمی

شود. خودتان باید این تصویر را داشته باشید. خودتان باید خودتان را در این موقعیت ببینید و در این موقعیت مطرح کنید. مانع این کار، بنظر من، همان دید کلیشه ای و سنتی است که ما هنوز از انقلاب و از نقش حزب در انقلاب داریم. این، جواب نمی دهد. اینطور نیست که من آنقدر اعتصاب می کنم تا اینکه یک روز ذره ذره جمع گردد و قیام بشود و یا اینکه آنقدر این کمپین و آن کمپین را به پیش می برم تا رهبر بشوم. نخیر! اینطور نیست. جامعه اینطور کار نمی کند. این مکانیسم کار نمی کند. بحثی برسر مبارزه در یک سطح کیفی دیگری است. منصور حکمت مثال تروتسکیست هایی را مطرح می کند که بر سر پیکت دُلْمه می برند. شما با دلمه بردن رهبر کارگر نمی شوید. صد

اعتصاب را هم خوب سازمان بدهید، کارگر می گوید فوقش این می تواند بخوبی اعتصاب سازمان دهد و معلوم نیست که بخوبی بتواند حکومت کند و اینطور نیست که بگوید ای کاش اینها بیایند و حکومت را بگیرند. چرا این را بگوید؟ ببینید؛ در سیستمهای پارلمانی احزاب اپوزیسیون دولت، کابینه در سایه تشکیل میدهند تا در انتخابات بعدی مردم انتخابشان کنند. احزاب انقلابی هم باید در اپوزیسیون نمایندند قدرت انقلاب مردم باشند. ما باید مردمی را که می خواهند بقدرت برسند، در اپوزیسیون نمایندگی کنیم و این یعنی فراتر رفتن از رهبری اعتصابات، تظاهرات ها، هشت مارس ها و اول ماه مه ها. آن کارها را کرده ایم که به اینجا رسیده ایم. آنها همه لازم بودند

و هنوز هم لازمند اما اگر از این فراتر نروید، جامعه رویکرد سیاسی به شما نخواهد داشت. این، بلحاظ کیفیتی یک چیز دیگر است. رهبر سیاسی مردم، رهبری که مردم به آن اقتدا می کنند که بیاید، قیامشان را سازمان بدهد، انقلاب کند و حکومت را بگیرد، صرفاً رهبر محبوب تظاهرات ها نیست. فراتر از آن است و این، بطور کمی به آن تبدیل نمی شود. شما باید تاکتیک دیگری داشته باشید. باید طور دیگری خودتان را ببینید و بگونه دیگری در جامعه ظاهر شوید.

از جانب دیگر، امروز که نگاه می کنید، می بینید تکنولوژی ارتباطاتی هم وارد بحث می شود. امروز دیگر مردم، این آنتن ها و بشقاب



های ماهواره ای را در هر دهاتی زده اند. ما هم الان تلویزیون بیست و چهارساعته داریم و با میلیونها نفر در ارتباط هستیم. این تکنولوژی انقلاب است. تلویزیون و اینترنت تکنولوژی انقلابند. می توانند باشند. تمام آن تظاهرات "آنتی گلوبالیزاسیون" و علیه جنگ در بیش از شصت شهر دنیا در مقطع حمله به عراق با اینترنت سازمان داده شد. این تکنولوژی وجود دارد و اگر در تصویر شما از انقلاب، تلویزیون و کامپیوتر نباشد، من اساساً نمی دانم که چطور می خواهید انقلاب کنید. این، یعنی قدرتی که لنین خوابش را می دید. لنین چاپخانه نینا را داشت و ما تلویزیون بیست و چهار ساعته داریم. از این دید هم که نگاه کنیم، باید بگویم که تلویزیون فقط ابزار تبلیغ، ترویج و نشان

دادن مواضع رادیکال نیست و همانطور که گفتم، حزب چیزی است فراتر از مجموعه مواضع رادیکال و تبلیغ آنها و یا چیزی است فراتر از حقیقت شناسی و بردن حقیقت به میان مردم. حزبی که می خواهد قدرت سیاسی را بگیرد، همه این کارها را کرده است (و باید هم بکند) اما اگر بخواهد خودش را در همانجا ببیند، همان حزب محبوبی می شود که فقط محبوب است. تلویزیون فقط اینطور نیست که رادیکالیسم حزب ما را به مردم نشان دهد. تلویزیون ابزاری است که می تواند حرکت سازمان بدهد.

رفقا، من قبل از آنکه بخواهم این بحث را در قالب "قدرت دوگانه" فرموله کنم، به این فکر

می کردم که حزب باید برود و در جامعه حرکت بوجود بیاورد. جامعه را حرکت بدهد و نیرو جابجا کند. بنظر من، این فرمولبندی، عمیق نمی شد و نشان نمی داد که ایراد کار کجاست و کسی ممکن است از جابجا کردن نیرو به این نتیجه هم برسد که خوب، اگر نه حالا اما یک ماه دیگر حتماً باید به آنجا برسیم که اعتصابات و تظاهرات توده ای فراخوان بدهیم. فکرکنم الان روشن باشد که چطور میتوانیم به آنجا برسیم. . بله، باید نیرو جابجا کرد اما حزبی می تواند نیرو جابجا کند که بعنوان مدعی سیاسی مردم بتواند مقابل حکومت بایستد و همانطور که گفتم، تکنولوژی امروز، تلویزیون، اینترنت و ارتباطات وسیعی که می توان از این طرق کسب کرد، همه می توانند در خدمت

انقلاب و حرکت مردم قرار بگیرند. اینطور که نگاه کنید، آنوقت می بینید چهره ها خیلی مهم می شود، کمپین ها مهم می شود و در کل، کنکرت های موردی هم مطرح و مهم می شوند. درست مثل همین دو موردی که درباره "کبری رحمانپور" و "فاطمه حقیقت پژوه" عمل کردیم و هنوز هم باید ادامه بدهیم و در موارد دیگری مثل اعدام، سنگسار، شکنجه، دستگیریها و سرکوبگریها و غیره هم، باید طوری عمل کنیم که به یک قدرت موثر سیاسی در برابر حکومت تبدیل شویم. باید طوری شود که وقتی خامنه ای در هر موردی سخنرانی می کند، مردم مشتاق باشند که بفهمند حزب چه می گوید. پاسخ حزب چیست. باید مردم ببینند که حزب در مقابل فلان نماز جمعه چه

می گوید. در مقابل مانور ناجا چه می گوید و در مورد خطر حمله نظامی آمریکا چه. جامعه باید حزب را بعنوان نماینده خودش، بلندگوی خودش و بعنوان مطرح کننده تمایل، آرمان و جهت گیری سیاسی خودش، در مقابل حکومت ببیند.

رفقا، مسئله عاجل مردم حکومت است. مردم میدانند علت گرانی و بیکاری و بیحقوقی که در جامعه پیداد میکند حکومت فاسد جمهوری اسلامی است. مردم می دانند برای ذره ای بهبود در وضعیتشان باید از شر این حکومت خلاص شوند. مسئله سیاسی مردم این است که چطور از شر این حکومت خلاص شوند و حزبی که به این جواب بدهد، میتواند حزب

رهبر مبارزات و اعتراضات جاری مردم هم باشد. حزبی که بگوید من در مقابل حکومت ایستاده ام و من و شما میتوانیم حکومت را بیاندازیم. اینکه شوراها بقدرت می رسند را باید سر جای درستش گذاشت. گمان نکنید که هر چه به مردم بگویید که شوراهاى خودتان را خواهید داشت، به همان اندازه بیشتر به حزب روی می آورند. رادیکالیسم شوراها هم مستقیماً به نقش و نفوذ حزب در جامعه گره میخورد. انقلاب، جشن توده ها است چون مردم دوست دارند رهبرشان به قدرت برسد. رهبر، شوراها نیستند، حزب است. بنظر من، اگر انقلابی رهبر نداشته باشد، انقلاب نیست. اگر جامعه ای به اینجا نرسیده باشد که من می خواهم یک عده ای را به قدرت برسانم،

انقلاب نمی کند. ممکن است از زور گرسنگی عصیان کند اما انقلاب نمی کند. جامعه ای انقلاب می کند که آلترناتیو سیاسی در برابر حکومت موجود داشته باشد. این تجربه همه انقلابها است. وقتی چندین ماه قبل از اکتبر در اولین روزهای که لنین مخفیانه وارد روسیه شده بود در جلسه ای سؤال میشود که چه کسی حاضر است قدرت را از دولت در مانده کادتها تحویل بگیرد لنین بلند میشود و میگوید ما حاضریم. آن زمان بلشویکها خیلی ضعیف بودند و خیلی ها به این اعلام آمادگی خندیدند اما همین خط و جهات گیری بود که لنین و بلشویکها را به رهبر انقلاب اکتبر تبدیل کرد.

ما امروز خیلی قویتر از بلشویکها در آن دوره

هستیم. ما هم اعلام میکنیم که میخواهیم  
و میتوانیم قدرت را بگیریم و جامعه را آزاد  
کنیم. ما میتوانیم قدرت را بگیریم و نگاهداریم.  
میتوانیم حکومت شوراها را سازمان بدهیم. ما  
میدانیم به آمریکا چطور برخورد کنیم، چکار  
کنیم که آمریکا به ما حمله نکند، چطور جواب  
اسلام سیاسی را در منطقه بدهیم، چگونه  
باید پروژه تسلیحات هسته ای را خنثی کنیم،  
آزادی و برابری را چطور در جامعه متحقق  
میکنیم. در دوره انقلاب و برای تبدیل شدن  
به رهبر انقلاب باید تمام این سیاستها و این  
جهت گیری را در برابر آینه بگذارید و تصویر  
سلبی اش، بعنوان سیاستها ئی در نقد و نفی  
وضع موجود، را به مردم بدهید. باید بگوییم  
که ما این وضعیتی را که وجود دارد، از پایه



قبول نداریم و عمیقاً هم بگوییم که چرا قبول نداریم. همانطور که گفتم، صلاحیت رژیم در همه عرصه ها از سیستم حکومتی تا سیستم قضایی، تا سیاست خارجی، تا سیاست داخلی، تا مانورهای نظامی و انتظامی و تا تمام حرکت های این حکومت را باید بزیر سؤال ببریم و به نماینده تنفر و اعتراض مردم به کل وضع موجود تبدیل شویم.

باید بعنوان یک قدرت در برابر حکومت ظاهر شویم و این فقط یک موضع گیری نیست. رفقا، سی سال تجربه پشت این سیاست است و این موقعیت را ما آسان بدست نیاورده ایم. کسی به ما جایزه نداده است، ما این موقعیت را کسب کرده ایم و امروز باید این موقعیت را که ثمره

سی سال مبارزه است بخوبی بشناسیم و به آن متکی شویم تا بتوانیم از جایی که قرار گرفته ایم، پیش تر و فراتر رویم.

بحثم را در این جا تمام میکنم. اساس این بحث قدرت دوگانه و امکان تبدیل شدن حزب به آلترناتیو سیاسی در برابر رژیم بود. تلاش کردم منظور خودم و معنای جدید و غیر متعارفی که از این اصطلاح قدرت دوگانه را مد نظر دارم توضیح دهم. اینکه برای حزب ما تاکتیک "قدرت دوگانه" به چه معناست و چرا باید جهت گیری حزب بر اساس آن استوار باشد. بنظر من، جامعه ایران بلند نمی شود و این حکومت را نمی اندازد اگر این حزب، این موقعیت را نبیند و در جایگاه خودش قرار نگیرد. همانطور

که گفتم، ممکن است شما خیلی هم محبوب باشید، تلویزیونتان را چندین میلیون نفر بیشتر ببینند و حتی به فراخوانهای مالیتان هم جواب مثبت بدهند، اما تا زمانی که مردم شما را بعنوان یک حزب مدعی قدرت سیاسی در برابر حکومت نبینند که ایستاده و می خواهد به نمایندگی از آنان جمهوری اسلامی را کنار بزند و حکومت را بگیرد، انقلابی شکل نخواهد گرفت. من طبعاً این بحث را در آینده بیشتر باز خواهم کرد و شاید این امکان وجود داشته باشد که بر اساس این بحث بعداً سندی هم برای تصویب تنظیم کنیم. در هر حال، برای این پلنوم فرصت نشد. این هم باز بنوبه خود رابطه حزب و جامعه را نشان می دهد. در واقع، تحولات آنچنان سریع اتفاق می افتند و

چنان مستقیماً بر کار ما تاثیر میگذارد که تا یک هفته مانده به پلنوم باید در پی ارائه اسناد تازه بود! اگر این تحولات اخیر مربوط به مسئله ناجا و قضیه اعدام "کبری رحمانپور" و نقشی که حزب ما در برخورد به این مسائل ایفا کرد نمیبود، شاید من به صرافت طرح این بحث نمی افتادم! در هر حال، امیدوارم بر اساس این بحث بتوانیم یک جهت گیری و سند رسمی با فرمولبنیادهای دقیقتری را ( شاید در دفتر سیاسی ) به تصویب برسانیم. متشکرم.

*این نوشته را هادی وقفی پیاده و تایپ کرده است.*

**وب سایت:**

**www.wpiran.org**

**تماس با حزب:**

پیامگیر تلگرام: **wpi\_tamas@**

و یا با ارسال پیام به شماره

**۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵**

از طریق سیگنال، واتساپ و تلگرام و اینستاگرام